

نگاهی به  
"حزب کمونیست کارگری"

(برای ثبت در تاریخ)

ع . شفق

همکاری های عملی اخیر جریان موسوم به حزب کمونیست کارگری با دار و دسته های ضدانقلابی سلطنت طلب در جریان آکسیون های اعتراضی خارج کشور یکبار دیگر رسوایی این "حزب" و ماهیت واقعی ادعاها و تبلیغات فریبکارانه اش را در عمل و در افکار عمومی به نمایش گذارد. در جریان حرکاتی که در حمایت از جنبش دانشجویی- مردمی در خارج از کشور سازمان یافت ، نیروها و احزاب کمونیست و آزادیخواه یکبار دیگر دیدند که چگونه این جریان که در تمام طول حیاتش از ابراز عناد و پرخاشگری با نیروهای کمونیست و پرنسیب های انقلابی غفلت نکرده و با بیشرمی در کشورهای مختلف (آمریکا ، انگلستان ، هلند ، کانادا و...) در رکاب سلطنت طلبان و در صفی واحد با این ضد انقلابیون به میدان آمده و در شرایطی که با توجه به اوضاع و احوال بین المللی جدید در مورد جمهوری اسلامی ، بوی "کباب" به مشام هواداران سلطنت رسیده ، به اتحاد عمل های رسماً اعلام نشده خود با این دشمنان قسم خورده کارگران و خلق های تحت ستم ایران بُعدی تازه بخشیدند. این واقعیت یکبار دیگر مساله ارزیابی از جایگاه این "حزب" و چگونگی نگرش و شیوه برخورد با این جریان را در میان افراد و نیروهای کمونیست و انقلابی با برجستگی مطرح نمود. نوشته حاضر می کوشد تا با توجه به این واقعیت ، با مرور کوتاهی بر مواضع این "حزب" در تاریخ موجودیتش این حقیقت را یادآوری کند که گرایش فزاینده و شیفتگی این جریان به نیروهای بورژوائی و ضد انقلابی در عمل و به همان نسبت نشان دادن عناد با جریانات انقلابی مدافع منافع طبقه کارگر و خلق های تحت ستم ، نه امری اتفاقی بلکه تداوم برنامه و خط سیاسی مشخص این جریان و رهبری اش در طول تاریخ حیات کوتاه آن بوده است.

نخستین نکته ای را که در رابطه با مبحث فوق باید بدان اشاره کرد یادآوری این واقعیت است که مارکسیست ها برای تعیین میزان

نزدیکی و یا دوری احزاب و جریانات سیاسی از توده ها و صف انقلاب تنها به گفته ها و ادعاهای این احزاب توجه نمی کنند بلکه اساسا برنامه و عملکرد آنها را معیار قرار می دهند و سپس به این مساله می پردازند که در پرتو برنامه ها و ادعاهای یک حزب سیاسی ، این حزب در تندپیچ های اجتماعی در کجا می ایستد و عملا چه موضعی را اتخاذ می کند. البته در همین رابطه توجه به ماهیت رهبری جریان مزبور نیز بسیار مهم است. چرا که ما در جریان مبارزه طبقاتی گاهی شاهد بروز احزاب سیاسی ای هستیم که به رغم سنگر گرفتن در پشت "برنامه های انقلابی" و شعارهای فریبنده ، به علت ماهیت رهبریشان - رهبری ای که که آن جریان سیاسی را در کل برای خدمت به منافع دشمنان توده ها بر پا کرده است - در صف ضد انقلاب قرار می گیرند. (در این مورد ذکر مثال جریان قیاده موقت در کردستان عراق نمونه گویا و شناخته شده ای ست) البته ما فعلا در اینجا قصد نداریم که به بررسی ماهیت رهبری "حزب کمونیست کارگری" بپردازیم\*. گذشته از این واقعیت در بررسی ماهیت طبقاتی احزاب و جریانات سیاسی باید به فاکتورهایی نظیر آنکه سابقه مبارزاتی و تاریخچه حزب مزبور چیست ، چه نوع مناسبات تشکیلاتی ای را در درون خود برقرار کرده ، رابطه آن با نیروهای انقلابی و یا ارتجاعی و امپریالیستی کدام است و... نیز حتما توجه نمود. اگر جریان موسوم به "حزب کمونیست کارگری" را در این چهارچوب بررسی کنیم ، بهتر متوجه خواهیم شد که این جریان در کجا ایستاده و در چه راهی گام برمی دارد.

در ابتدا در رابطه با "برنامه" این حزب باید به نکته ای اشاره کرد. تا آنجا که به برنامه این جریان مربوط است ، باید گفت که در "برنامه های" ارائه شده رهبران این جریان ، چه در زمان "اتحاد مبارزان کمونیست" و چه در زمان اعتقاد به "مارکسیسم انقلابی" و ارائه "برنامه حزب کمونیست ایران" و بالاخره چه هنگامی که آنان پس از انشعاب با اتکاء به "کمونیسم کارگری" برنامه جدیدی را زیر نام "یک دنیای بهتر" ارائه دادند ، هیچیک از این برنامه های رنگارنگ از چارچوب های بورژوا رفرمیستی فراتر نرفته اند. برای نمونه اگر عبارات و بندهای دلفریب این نوع برنامه نویسی ها را که صرفا به شکلی کاریکاتوری از بزرگان مارکسیسم کپی شده و بدون توجه به واقعیات سرسخت زمینی بدروغ وعده برقراری یکباره "بهشت آسمانی" در روی زمین را می دهند برای لحظه ای به کنار بگذاریم ، خواهیم دید که تمامی این برنامه نویسی های انتزاعی به علت عدم شناخت ماهیت جامعه تحت سلطه ما و به دلیل ندیدن سلطه امپریالیسم جهانی بر آن و به دلیل آنکه همه شان به شکل کودخانه ای از ایران تعریف یک جامعه سرمایه داری نظیر تمامی نظام های سرمایه داری کلاسیک را ارائه می دهند ، قادر نیستند از حد انجام اصلاحاتی در نظام امپریالیستی موجود فراتر روند و حتی به شرط تحقق ، تنها می توانند شکلی از حکومت سرمایه داری را با شکل دیگر عوض کنند. در نتیجه باید توجه داشت که در بررسی جریان موسوم به حزب

کمونیست کارگری ، ما اساسا با جریانی روبرو هستیم که به هیچ رو خواهان نابودی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به متابه دشمن اصلی طبقه کارگر و خلق های تحت ستم ایران نیست. و طرفدار امحاء این موانع اصلی بنیادی شدن هرگونه تغییر و تحول اقتصادی-سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در ایران نمی باشد.

تا آنجا که به تاریخ این جریان مربوط است ، همه می دانند که منشاء "حزب" امروزی به محفل موسوم به "سهند" و سپس "اتحاد مبارزان کمونیست" باز می گردد. در شرایط آسان مبارزاتی دوران پس از سقوط شاه و در حالی که به برکت فضای ایجاد شده سیاسی ، محافل و سازمان ها و "احزاب" سیاسی مانند قارچ از زمین می روئیدند ، اسلاف "حزب" امروزی ما نیز پا به عرصه وجود گذاردند. در حقیقت همان طور که حتی از ادبیات "حزب" امروزی برمی آید ، در آن زمان موجودیت این محافل صرفا در عرصه نظری و با دو سه جزوه ای مشخص می شد که معروف ترین آنها "اسطوره بورژوازی ملی" بود. این جزوات که ایده های آن بعدها پایه های فکری "مارکسیسم انقلابی" را تشکیل داد ، در شرایط حملات زهرآگین اکثریت خائن به تئوری مبارزه مسلحانه و گذشته انقلابی چریکهای فدائی خلق (به عنوان نیروی بلامنازع چپ) منتشر شد و مضمون آنها نیز بخشا "نفذ" تئوری مبارزه مسلحانه آن هم با انتساب دروغ هایی به چریکهای فدایی خلق بود که چیزی فراتر از لاطائلات حزب خائن توده در بر نداشت. اما این تئوری پردازی ها صرف نظر از منشاء آن اصولا به دلیل عدم انطباقشان با واقعیت و بالنتیجه فقدان پشتوانه مادی و پراتیکی در عمل نه بار اجتماعی خاصی پیدا کرد و نه مورد توجه روشنفکران انقلابی و توده ها قرار گرفت. با توجه به این واقعیت تمامی تلاش فعالین معدود "اتحاد مبارزان کمونیست" در آن سال ها این بود که به نفوذ و گسترش خود در درون سایر محافل و جریاناتی بپردازند که به لحاظ بینشی به آنها نزدیک تر بوده و صد البته به لحاظ تشکیلاتی نیز از این جریان سازمان یافته تر و بزرگ تر بودند. سازمانهایی نظیر رزمندگان ، پیکار و ... این تلاش ها در تداوم خود با موج سرکوب سیستماتیک رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بر علیه اپوزیسیون مقارن شد. سرکوبی که بخشا موجب تشدید بحران در سازمان های موسوم به خط سه و نابودی تشکیلات آنها گشت. به این ترتیب "اتحاد مبارزان کمونیست" موفق شد تا در بستر تجزیه و نابودی تشکیلاتی نظیر رزمندگان و پیکار به جذب عناصری از میان آنان نائل گردد. به رغم این واقعیت ، خطرات عملکردهای غیرانقلابی و تأثیرات مخرب تئوری های این محفل تا این زمان دامنه گسترده ای نیافته بود و به این اعتبار نه می توانست بار توده ای و اجتماعی پیدا کند و نه در سطح جنبش در آن مقطع ، جدی تلقی گردد. مدتی بعد بر بستر نیاز رهبران وقت کومه له که در آن زمان ، مرتبا مشغول قرض "تئوری" و "تئوریسین" به ویژه از سازمان های موسوم به خط 3 بودند ، "اتحاد مبارزان کمونیست" موفق به بلعیدن این جریان توده ای در کردستان گشت و "همای سعادت" را بر شانه های خود نشاند. این

حقیقت را حتی خود رهبران "اتحاد مبارزان کمونیست" نیز به خوبی می دانستند. و بیهوده نبود که منصور حکمت خود در جریان مباحث تشکیل "حزب کمونیست ایران" در سال 61 اعتراف می کند که "کومه له" یعنی آن "نیرویی" که "ما سالها انتظارش را داشتیم ، اکنون آمده بود". (به سوی سوسیالیسم شماره 5 صفحه 14)

بله! اگر کومه له ای متشکل از روشنفکران کرد و دارای یک نیروی پیشمرگه با قدرت آتش وسیع در کردستان - اما فاقد تئوری های انقلابی و کادرهای تئوریک - وجود نداشت و "پرچم" ایشان را بلند نمی کرد ، محفل آقای حکمت چه به اعتبار تئوری پردازی های غیرمارکسیستی و چه به اعتبار فقدان سابقه و پراتیک انقلابی هیچگاه نمی توانست به نفوذ سیاسی قابل ملاحظه ای دست پیدا کند که بعدا چنان ضربات مخربی را به کومه له و به جنبش انقلابی خلق کرد و در نتیجه به جنبش انقلابی طبقه کارگر و توده های تحت ستم وارد آورد. اما آقای حکمت "سالها انتظار" کشیده بود. ایشان که تا زمان سقوط شاه نه سابقه مبارزاتی در یک تشکیلات انقلابی را داشت و نه اصولا یک کار تشکیلاتی و جدی و کمونیستی کرده بود ، اینک بر بستر تحولات توضیح داده شده در فوق منبع بزرگی از "قدرت" در اختیارش قرار گرفته بود. ایشان اینک نیروی مسلح کومه له و مناطق آزاد کردستان را در اختیار داشت تا بر دوش آنها به قدرت برسد ، "رهبر" شود ، خود را هم طراز "مارکس" جا بزند و زیر نام "مارکسیسم انقلابی" چنان خط ایدئولوژیک سیاسی منحطی را در کردستان به پیش ببرد که در طول نزدیک به یک دهه ضربات غیرقابل جبرانی را به طبقه کارگر و خلق های تحت ستم ما وارد نمود و خدمات شایانی را به بورژوازی انجام داد.

مدت کوتاهی پس از ورود به کردستان و استقرار در اردوگاه های کومه له ، محفل روشنفکری "اتحاد مبارزان کمونیست" موفق شد تا خط خود را در سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان - کومه له جا انداخته و جریان موسوم به "حزب کمونیست ایران" یعنی سلف "حزب کمونیست کارگری" امروز را ساخته و پرداخته کند. تشکیل جدیدی که چه به اعتبار نیروهای تشکیل دهنده اش ، چه به اعتبار پروسه ساخته شدنش و چه به اعتبار برنامه اش ، کوچکترین شباهتی به یک حزب کمونیست واقعی نداشت. این جریان در واقع یک حزب کمونیست قلبی دیگر آنهم بر روی کاغذ را به سایر احزاب کمونیست قلبی در صحنه سیاست در کشور ما اضافه کرد.

در فرهنگ مارکسیستی ، تشکیل حزب طبقه کارگر نه محصول توافقات قلمی مثنی از روشنفکران جدا از توده ، بلکه برآیند ارتقاء سطح مبارزه و حاصل پیوند ارگانیک روشنفکران انقلابی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر و یا حداقل بخشی از کارگران آگاه و پیشرو است. مضافا آنکه مطالعه تاریخ نشان می دهد که هر کجا که یک حزب انقلابی طبقه کارگر تشکیل شده ، این فرآیند در پروسه یک

مبارزه ایدئولوژیک سالم و با ایجاد وحدت در بین صفوف کمونیست ها امکان پذیر گشته است. اما سازندگان "حزب کمونیست ایران" در پروسه حزب سازی خود نه تنها تمامی آموزش های مارکسیستی و پرنسیب های کمونیستی را به سخره گرفته و پایمال کردند ، بلکه به جای تلاش برای ایجاد اتحاد بین کمونیست ها از هیچگونه تشتت پراکنی و ابراز دشمنی با کمونیست ها خودداری نورزیدند. بررسی ادبیات سیاسی آن سال ها به روشنی نشان می دهد که سازماندهندگان این "حزب" به جای ورود به یک مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی با سایر نیروها در مورد مسائل مهم انقلاب و طبقه کارگر و توده های محروم ، در جریان تشکیل حزب خود بر روی کاغذ ، به طور هیستریکی به فحش پراکنی و سفسطه جویی بر علیه کمونیست های واقعی پرداختند. آنها بدون وجود کمترین ارتباط ارگانیک حتی با بخشی از کارگران پیشرو و یا طبقه کارگر ، حزب لیبرالی خود را حزب طبقه کارگر ایران نامیدند و کوشیدند تا "مارکسیسم انقلابی" را نیز با عنوان پرطمطراق "فراز جدیدی" از مارکسیسم مارکس و لنین به جنبش انقلابی قالب کنند. در حالی که در همان زمان در بین پیشمرگان انقلابی سازمان های مختلف ، نسخه های انگلیسی کتاب هایی دست بدست می شد که نشان می داد بسیاری از تئوری های "مارکسیسم انقلابی" در حقیقت امر رونویسی های رهبر این جریان یعنی منصور حکمت از تزه های استادان دانشگاهی ایشان در سال های تحصیل در انگلیس بوده است. به رغم این واقعیات ، گردانندگان این حزب جدید تمامی مخالفین خویش را "پوپولیست" خواندند و با لاف و گزاف زنی های بورژوایی راجع به "نقش تعیین کننده" حزب کاغذیشان در "سرنوشت" تمامی نیروهای چپ و کمونیست ایران ، کوشیدند تا به ارباب نیروهای انقلابی و کمونیست های واقعی مبارزت ورزند. در واقع رهبران این حزب کاغذی نشان دادند که چگونه در یکی از گرهی ترین مسائل انقلاب یعنی مساله تشکیل حزب کمونیست طبقه کارگر ، این مقوله را به مسخره گرفتند و با ایجاد یک حزب بر روی کاغذ تحت عنوان دروغین حزب کمونیست ، به چشم طبقه کارگر ایران خاک پاشیدند و به همین اعتبار به بورژوازی خدمت کردند. بی تردید این رفتار بیمارگونه و تبلیغات بورژوامآبانه و فیل هوا کردن های رهبران "حزب کمونیست" سابق و "حزب کمونیست کارگری" کنونی در آن زمان نمی توانست در آینده عواقب خطیری بر جای نگذارد. صرف نظر از بعضی تأثیرات لحظه ای ظاهرا مثبت و البته کم اهمیت آنهم در محدوده کردستان ، همگان می دیدند که با بلعیده شدن کومه له توسط "اتحاد مبارزان" ، رهبری این جریان چگونه به جای تمرکز انرژی انقلابی نیروی مسلح چشمگیر کومه له در کردستان بر علیه دشمن ، این نیرو را در خدمت پیشبرد سیاست های انحرافی و غیرانقلابی خود به کار گرفت. همه به یاد می آورند که چگونه در گرماگرم "حزب سازی" و کنگره برگزار کردن های این جریان رژیم جمهوری اسلامی بقیه مناطق آزاد شده کردستان را هم بدون هیچ مقاومت موثر و چشمگیری به برکت وجود چنین رهبران و احزابی به اشغال خود درآورد. و به این ترتیب حزب

کاغذی مورد بحث مدت بسیار کوتاهی پس از آغاز فعالیتش زیر نام "حزب کمونیست ایران" ، مجبور به تمرکز در خارج از مرزهای ایران شد.

واقعیات عینی در آن زمان ایجاب می کرد تا نیروهای انقلابی و دمکراتیک در کردستان با ایجاد یک صف واحد و فرماندهی مشترک نظامی تمامی نیروهای نظامی موجود در کردستان را در صفی واحد و تحت یک برنامه جنگی واحد به مصاف رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بفرستند. اما رهبران "حزب کمونیست" در آن زمان با بورژوازی و "پوپولیست" خواندن تمامی جریانات دیگر و با تعقیب سیاست های سکتاریستی شان نه تنها در جهت ایجاد هیچگونه اتحادی در میان نیروهای انقلابی و کمونیست حرکت نکردند بلکه در تضعیف پتانسیل مبارزاتی جنبش خلق گرد بر علیه بورژوازی وابسته نقش مهمی را بازی کردند. در حقیقت یکی از مهمترین نکاتی را که در بررسی تاریخ حیات حزب کمونیست قلابی موسوم به حزب کمونیست و سپس حزب کمونیست کارگری باید در نظر داشت عبارت از این واقعیت است که این حزب قلابی از مقطع تشکیل خود قدرت مادی ای را که به اعتبار فداکاری ها و نیروی پیشمرگان دلاور کومه له در اختیار گرفت ، در خدمت پیشبرد یک برنامه غیرانقلابی و تئوری های انحرافی به کار بست و ضربات جبران ناپذیر بسیاری را به جنبش انقلابی خلق گرد و در نتیجه به جنبش طبقه کارگر و خلق های تحت ستم ما وارد نمود. بررسی سیاست های غیرانقلابی و تفکرات انحرافی رهبران "حزب کمونیست ایران" در آن مقطع حساس ، حاوی آموزش مبارزاتی مهم دیگری نیز هست. اگر بدون وجود سیاست انقلابی نمی توان از عمل انقلابی حتی سخنی هم به میان آورد ، اعمال و رفتار "حزب کمونیست" به روشنی نشان می داد که چه تئوری های ضدمارکسیستی و انحرافی ای بر رهبری این جریان حاکم است. به طور مثال در شرایطی که توده های تحت ستم و مردم زحمتکش کردستان خواهان سرنگونی رژیم مزدور جمهوری اسلامی و دستیابی به حق تعیین سرنوشت خویش در کردستان بودند ، در شرایطی که مردم کردستان با تمام وجود و به صورت مادی و معنوی از نیروی پیشمرگ دفاع می کردند و از رهبری احزاب و جریان ها خواهان اتحاد و همکاری در مقابل رژیم جمهوری اسلامی و سپاه و ارتش ضدخلقی بودند ، منصور حکمت و همفکرانش در رهبری "حزب کمونیست" با اشاعه تزهایی زیر نام "مارکسیسم انقلابی" تمامی احزاب و سازمان های دمکراتیک و چپ و کمونیست را جریاناتی "بورژوازی" و "پوپولیست" می خواندند که نه تنها بحث اتحاد عمل و همکاری در مقابل دشمن مشترک با آنها مطرح نبود بلکه از نقطه نظر ایشان می بایست با تمامی سنت ها و دستاوردهای مبارزاتی و انقلابی این سازمان ها آن هم به شیوه های مسموم و غیرکمونیستی مبارزه می شد. چرا که مطابق این تئوری ها ، حزب کمونیست قلابی آقای حکمت تنها حزب انقلابی و کمونیست نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان بود!

در رابطه با مناسبات اجتماعی و اقتصادی در کردستان نیز این حزب با اتکاء به "مارکسیسم انقلابی" که شدیداً ریشه در تفکرات بورژوازی و انحرافی داشت به جای حرکت در جهت استفاده از امکانات مناطق آزاد برای سازماندهی و بسیج کارگران و توده های زحمتکش ، به جای ارتقاء آگاهی طبقاتی آنها در مورد دشمن اصلی یعنی امپریالیسم و نظام بورژوازی وابسته و بالاخره به جای ایجاد مناسبات نوین انقلابی در زندگی توده ها ، به عمده کردن نقش مذهب و اسلام پرداخت. "حزب کمونیست" به جای مبارزه با خرافات مذهبی و ارتقاء آگاهی توده ها در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی به تبلیغات صرف ضد مذهبی دست یازید. این حزب به جای تلاش برای رشد آگاهی سیاسی توده ها در مورد دشمن اصلی یعنی نظام سرمایه داری و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و چگونگی مبارزه برای نابودی آن ، "کمونیسم" و "حزب کمونیست" خود را به سطح یک جریان صرفاً ضد مذهبی و از آن هم محدودتر ضداسلامی تنزل داد. و همین سیاست حزب آقای حکمت در آن سال ها به دشمنان خلق گرد و مرتجعان امکان می داد که به تبلیغات ارتجاعی خود بر علیه کمونیسم و کمونیست های واقعی دامنه هرچه وسیع تری بدهند.

"مارکسیسم انقلابی" آقای حکمت و دوستانش در یکی دیگر از مهمترین مسائل انقلاب ایران یعنی مساله ملی و حق تعیین سرنوشت ، چهره بورژوائی این حزب و سیاستهای غیر انقلابی و تفکرات رفرمیستی و سازشکارانه آنها را به روشنی به نمایش گذاشت. حزب ایشان در آن زمان این توهم را اشاعه می داد که گویا با وجود حاکمیت بورژوازی امپریالیستی در ایران ، "خروج قوای اشغالگر" از کردستان و تحقق حق تعیین سرنوشت خلق گرد امکانپذیر است. در حقیقت "مارکسیسم انقلابی" با جدا کردن مساله ملی و جنبش خلق گرد از مساله انقلاب و جنبش سراسری ، در تئوری های غیرانقلابی خود مشغول توهم پراکنی و تفرقه اندازی بین طبقه کارگر و خلق های تحت ستم از یکسو و خلق ستمدیده گرد از سوی دیگر بود. در یک کلام توهم رفع ستم ملی در کردستان با وجود بقاء مناسبات امپریالیستی در ایران در برنامه این جریان ، از دیگر "دستاورد های" حزب کاغذی در آن سالها و نشانگر بی اعتقادی کامل این حزب به حق تعیین سرنوشت واقعی خلق گرد و مکمل عدم همکاری این جریان با سایر نیروهای انقلابی در مقابل دشمن مشترک بود.

مواضع انحرافی و سیاست های غیرانقلابی "کمونیسم کارگری" امروز و "مارکسیسم انقلابی" دیروز ، در طول حیات این جریان در کردستان ، تنها به موارد بالا ختم نمی شود. تئوری پردازی های رهبری این جریان و به طور برجسته منصور حکمت در کردستان نقش برجسته ای در بروز و شعله ور کردن آتش یک جنگ غیرانقلابی بین حزب دمکرات و کومه له ایفا کرد. در شرائط جنگ طلبی ها و قلدرمنشی های رهبران حزب دمکرات این تئوری ها با

یکسان معرفی کردن ماهیت حزب دمکرات و رژیم جمهوری اسلامی (به مثابه دو رأس مثلث قدرتی که ضلع سوم آن "حزب کمونیست ایران" بود) و در نتیجه موجه و طبیعی جلوه دادن جنگ قدرت زیانبار بین حزب دمکرات و کومه له به مثابه جنگ بین بورژوازی و کمونیسم در حقیقت بر آتش جنگ برادرکشی این دو جریان بنزین می ریخت. نگاهی به مقالات این "حزب" در آن دوران به خوبی نشان می دهد که چگونه رهبران "حزب کمونیست" و "کومه له" در این مقالات با پیشبرد یک خط سیاسی زیانبار به شیوه ای هیستریک، پیشمرگان کومه له را برای یک جنگ غیر انقلابی بر علیه حزب دمکرات تشجیع و تحریک می کردند. آنها در آن دوره با "مارکسیسم انقلابی" خود از هیچ تلاشی برای آنتاگونیستی کردن تضاد میان نیروهای مردمی و عمده ساختن این تضاد به جای تضاد اصلی (یعنی تضاد بین خلق ستمدیده گرد با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی) در کردستان خودداری نکردند. تا جائیکه این تئوری های ماجراجویانه در حساس ترین لحظات حیات جنبش انقلابی خلق گرد منجر به شعله ور شدن آتش جنگ و قربانی شدن جان دهها تن از بهترین فرزندان خلق گرد در منازعات قدرت فی مابین این دو جریان گشت. جنگ غیرانقلابی فوق که رهبران کنونی "کمونیسم کارگری" یک پای آن بودند، موجب دلسردی توده های تحت ستم کردستان که با تمام قوا مخالف این جنگ بودند و خوشحالی بی حد و حصر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی شد و در نتیجه جنبش انقلابی خلق گرد دچار ضربات غیرقابل جبرانی گشت.

بدون شک تئوری های بورژوازی و سوژکتیوی منصور حکمت و دوستانش در "حزب کمونیست ایران" و از آن مهمتر عواقب مخرب ناشی از عمل به آنها نمی توانست در سطح این حزب قلابی بدون تاثیر بماند. به زودی و تنها بعد از چند سال پس از تشکیل این حزب قلابی، نشانه های بن بست سیاسی-تشکیلاتی در درون "حزب" پدیدار شد و به طور روزمره ای بالا گرفت. اعتراض و مخالفت های پیشمرگان و اعضای کومه له با سیاست های رهبری، عدم راهگشایی حزبی که قرار بود با تئوری های پیغمبرمآبانه جناب حکمت و دوستانش چه ها که نکند و شکست کامل این تئوری ها در کردستان، سرانجام در بستر تغییرات منطقه ای و به طور مشخص جنگ اول خلیج فارس منجر به انشعاب در این جریان و پایان فصل دیگری از تاریخ حیات این تفکر شد.

در میان حیرت همگان منصور حکمت در رأس رهبری "حزب کمونیست ایران" یعنی جریانی که تا اینجا موفق به تضعیف و شقه کردن کومه له شده بود، حزب دست ساز خود را آن هم در حالیکه تمامی اهرمهای قدرت را در دست داشت ترک و حزبی قلابی تر از اولی به نام "حزب کمونیست کارگری" را بر روی کاغذ برپا نمود. آنهم با این بهانه عوامفریبانه که برای ایشان دیگر مسجل شده بود که "حزب کمونیست ایران" به دلیل سلطه "سنت های ناسیونالیستی" و



"غیر کارگری" بر آن ، دیگر به درد طبقه کارگر ایران نمی خورد. بنابر این می بایست پرچم جدیدی هوا کرد و "حزب" جدیدی را ساخت. البته این شیوه "حزب" سازی و "حزب" جدید اگر هر ایرادی داشت - از جمله اینکه در خارج کشور و بدون کوچکترین ارتباطی با داخل ساخته شده بود - دارای این مزیت بود که معضلات گریبانگیر "حزب" سازان عوامفریب ما را در بسیاری موارد حل می کرد. از جمله اینکه بن بست و شکست "حزب" قبلی را به گردن کومه له و دستگاه فکری سابق یعنی "مارکسیسم انقلابی" - که زمانی نه چندان دور همین آقایان با بی شرمی تمام بسان یک کالای بورژوائی در مزایای آن تبلیغ می کردند - می انداخت و می کوشید که بدون کمترین انتقادی به عملکردهای سازندگان آن "حزب" تمامی شکست ها و ناکامی های خود را با جدایی از آن حزب در کردستان "دفن" کند. در ضمن با تمسک به این شیوه ، مشکل بن بست و عدم رشد "حزب کمونیست" در میان طبقه کارگر ایران ، به ویژه در خارج کردستان یعنی در سایر جاهایی که منصور حکمت و دوستانش در بده پستان های مربوط به حزب سازی های اولیه با رهبران کومه له مدعی داشتن پایگاه توده ای در آنجا ها شده بودند نیز با یک چرخش قلم سیاست بازان ما حل شد. بدین ترتیب که در مرام این "حزب سازان" قرار شد که پس از اعلام تشکیل "حزب" جدید ، مشکل عضویت طبقه کارگر در آن به این گونه حل گردد که در واقع تمامی طبقه کارگر ایران به "عضویت" رسمی این حزب قبول کردند. صد البته به شرط قبولی "برنامه" حزب ؛ آنهم برنامه ای که جز طراحان آن و محافل خارج کشوری کسی از محتوای آن اطلاع نداشت. به راستی هیچگاه در تاریخ جنبش کمونیستی ایران ، هیچ نیرویی - به استثنای حزب خائن توده - این مساله اساسی انقلاب ایران را تا به این حد به ابتذال نکشانده بود.

همانگونه که اشاره شد ، حزب سازان حرفه ای ما یک دست کامل "تنوری" عوض کردند. درست به مانند آدم های معمولی که لباسهایشان را برحسب نیاز و بدون هیچ تأملی عوض می کنند. تنها با یک نیش قلم و رشکستگان سیاسی ، "مارکسیسم انقلابی" به "کمونیسم کارگری" تبدیل شده بود و هیچ یک از رهبران "حزب" جدید حتی به روی خود نمی آوردند که چگونه و در چه پروسه ای چنین تحولات فکری اتفاق افتاد و مهمتر از همه عوض کردن آن دستگاه فکری قرار بود به کدام یک از نیازهای واقعی و عینی جنبش کارگری - جنبشی که این جریان با فریبکاری خود را مدافع آن جا می زند- پاسخ گوید. اما انگار برای این جریان که از بام تا شام در حرف از طبقه کارگر و سوسیالیسم داد سخن می داد ، اینها مسایل اساسی نبودند. حقیقت این بود که رهبری "حزب" قبلی با توجه به بن بست سیاست ها و ایدئولوژی خویش در کردستان با فشار مضاعفی روبرو شده بود ، اما به جای مقابله با این فشار و پاسخگوئی به مسائل واقعی ، راه فرار به جلو را برگزید که گرچه شیوه ای غیرانقلابی و ضدمارکسیستی بود ولی عافیت طلبانه و بسیار کم در دستر تر می نمود.

انشعاب از "حزب کمونیست" و تشکیل "حزب کمونیست کارگری" از سوی منصور حکمت در شرایطی صورت پذیرفت که تحولات ناشی از جنگ اول خلیج فارس در منطقه کردستان عراق منجر به تحت فشار قرار گرفتن تمامی نیروها و احزابی شد که محل استقرار آنها در زمان جنگ در این منطقه قرار داشت. جناح حکمت، که به اعتراف خود در آن زمان به لحاظ تشکیلاتی کنترل تمامی "ارگانهای" اساسی "حزب" خود ساخته را در اختیار داشت، دیگر ماندن در این حزب را برای خود صلاح نمی دیدند. تاریخ مصرف "مارکسیسم انقلابی" - بخوان کومه له - برای آنها تمام شده بود. تنها می بایست بار دیگر با جنجال آفرینی و گرد و خاک نمودن، چرخش 180 درجه ای خود را بسان بورژواها در عرصه بیرونی نیز توجیه می کردند. اینجا بود که همه تقصیرها بدون هیچ تحلیل جدی و واقعی به گردن "سنت های غیر کارگری و ناسیونالیستی" انداخته شد.

در همین حال پروسه تشکیل این حزب کمونیست قلبی جدید نیز عرصه ای بود که همگان در آن نه تنها ورشکستگی تشکیل دهندگان این "حزب"، بلکه اوج کیش شخصیت پرستی در میان سازماندهندگان آن را نیز به عینه دیدند\*\*\*. استخوان بندی تشکیل دهندگان اصلی "حزب" جدید همان اعضای اتحاد مبارزان کمونیست به اضافه کومه له ای هایی بودند که اکنون در خارج کشور متمرکز شده بودند. به محض اعلام تشکیل "حزب کمونیست کارگری" و نیاز به عضوگیری، تبلیغات وسیعی در میان پیشمرگان کومه له سازمان یافت. در شرایط تشدید فشارهای مادی و معنوی روزمره بر پیشمرگان، تشویق روحیه پاسیفیسم و انفعال طلبی با چشم انداز انتقال به خارج کشور تم اصلی فعالین حزب جدید حکمت را تشکیل می داد. (به ادبیات منتشره در زمان انشعاب رجوع کنید) این تبلیغات به دلیل سلطه شرایط جنگی و نامطمئن از یک سو و تعمیق بحران تشکیلاتی در میان نیروهای کومه له از سوی دیگر تا حد زیادی موثر افتاد و شکاف مرگباری را در صفوف کومه له بوجود آورد. سرانجام سازمان کومه له که در صفوف نیروهای چپ و انقلابی پس از چریکهای فدایی خلق ایران تنها سازمان چپی بود که در بخشی از ایران یعنی کردستان به اعتبار مبارزه مسلحانه و دلاوری های پیشمرگانش با اقبال توده ای مواجه شده بود، بهای وحدت با محفل منصور حکمت و دوستانش را به فاجعه بارترین شکل ممکن و در بدترین زمان ممکن پرداخت و دو شقه شد. علاوه بر این، جناح منصور حکمت که اساسا بسیاری از امکانات کلیدی و مراکز تصمیم گیری و قدرت در "حزب کمونیست" را در دست داشتند، به استناد اقوال بسیاری از شاهدان زنده در زمان انشعاب، هنگام ترک صفوف کومه له و مهاجرت به خارج علاوه بر امکانات مالی حتی در مواردی از نابود کردن و آتش زدن سلاحها و مهمات موجود که منطقا اموال کومه له بودند نیز دریغ نورزیدند و چهره خویش و ماهیت تئوری هایشان را بار دیگر با برجستگی تمام به نمایش گذاردند.

استقرار کامل در قالب یک "حزب" جدید در خارج کشور در یک دهه گذشته مبین دوره نوینی در حیات این جریان است. دوره ای که می توان گرایش شتابناک "حزب کمونیست کارگری" به مواضع و رفتارهای بورژوایی در عرصه نظر و عمل را با وضوح تمام مشاهده نمود. نمونه های زیر به مثابه مثتی از خروار نشان می دهند که رهبران این "حزب" چگونه تئوری را در خدمت توجیه تمایلات عملی و فرصت طلبی های خود قرار داده اند.

در گرماگرم جنگ اول خلیج فارس ، یعنی موقعی که تئوریسین های حزب کمونیست قلبی در عراق حضور داشتند، افکار عمومی شاهد بودند که آنها چگونه با بیشرمی تمام زیر نام "مارکسیسم انقلابی" ، بر اشغال وحشیانه کویت توسط رژیم دیکتاتور بعث در عراق آب تطهیر ریختند و کار را به آنجا رساندند که برای توجیه تمایلات بورژوایی خود حتی "کشور" بودن کویت را هم نفی کردند.

از آن فراتر این تئوریسینها در آن زمان بر روی کاغذ "تعیین تکلیف" مردم کویت را هم با طیب خاطر به "جهان عرب" یعنی همان "ارتجاع منطقه" رجوع دادند. این موضع گیری که بعدا به رسوایی ای برای منصور حکمت و همفکرانش بدل گشت البته یک موضع گیری اتفاقی و ناشی از لغزش و یا ایستادن لحظه ای در یک موضع ارتجاعی و امپریالیستی نبود. این یک خط سیاسی بود که پس از عروج از "مارکسیسم انقلابی" به "کمونیسم کارگری" و ارائه برنامه جدید زیر نام "یک دنیای بهتر" نیز ادامه یافت. به گونه ای که ما شاهدیم که در برخورد با وقایع و رویدادهای مهم یک دهه گذشته چگونه این "حزب" آشکارا و به دفعات زیر نام کمونیسم به منجلاب بدترین نوع اپورتونیسم در غلطیده و مواضع ارتجاعی اتخاذ کرده است.

در مورد مساله ملی و قطعنامه این حزب در مورد "حل مساله خلق کرد" در ایران همگان دیده اند که در تکامل ترهات "مارکسیسم انقلابی" ، "حزب کمونیست کارگری" چگونه به سیاست بورژوایی خود "شفافیت" هر چه بیشتری بخشیده است. این "حزب" اکنون مساله حق تعیین سرنوشت خلق کرد را به "خروج نیروهای نظامی" جمهوری اسلامی از کردستان و برگزاری رفراندومی زیر نظر "سازمان ملل و مراجع رسمی بین المللی" منوط می کند. کاملا روشن است که اتخاذ یک موضع لیبرالی این چینی از سوی جریانی آنهم زیر نام "حزب کمونیست" تنها در عالم سیاست بازی احزاب بورژوایی که همواره چشمی به "بالائیها" دارند قابل فهم است. اما در عالم واقعی و در عصر امپریالیسم ، استراتژی سپردن شرایط و حق انتخاب و رأی آزادانه یک خلق تحت ستم به سازمان ملل یعنی نهادی امپریالیستی که کنترل و تنظیم سیاست های آن در دست دولت های

معظمه و دشمنان قسم خورده تمامی خلق های تحت ستم می باشد تنها و تنها ماهیت بورژوازی صاحبان این مواضع را به نمایش می گذارد.

سمت گیری های بورژوازی این حزب زیر نام "کمونیسم کارگری" در بسیاری دیگر از مواضع اش به وضوح قابل تشخیص است. از جمله مقاله "سناریوی سیاه و سفید" که طی آن ها "سلطنت طلبان" ، این دشمنان قسم خورده خلق های ایران در تحولات سیاسی ایران جزو "سناریوی سفید" تلقی شده و به این وسیله همکاری و حرکت با آنها در صحنه عملی تئوریزه گشت. آنها درست در شرائطی که رهبران و فعالان این "حزب" در عالم سیاسی حقیر خویش در "میز گردها" و "رادیو تلویزیون ها" مشغول نشست و برخاست با مرتجع ترین مزدوران امپریالیسم بوده و یا با افتخار در نشریاتشان با جلادانی نظیر "گاری سیک" ها و پادو های درجه دو و سه امپریالیسم "مصاحبه" راه می اندازند تا نشان دهند که "سری در میان سر ها" دارند. و یا موضع گیری این جریان برای "حل" مناقشه اعراب و اسرائیل را در نظر بگیرید که درست به در بحبوحه قتل عام توده های تحت ستم فلسطینی توسط نیروهای اسرائیلی و حمایت بی چون و چرای امپریالیست ها از رژیم متجاوز صهیونیستی ارائه شد و طی آن "حزب کمونیست کارگری" از طرح "سازمان ملل" - یعنی طرح گروهی از دولت های استثمارگر امپریالیستی- دفاع نمود که در آن دولت آمریکا و سایر جهانخواران بین المللی زیر نام "حل عادلانه مناقشه اعراب و اسرائیل" از هیچ کوششی در تثبیت موقعیت سلطه جویانه صهیونیست ها بر جان و مال توده های ستمدیده فلسطینی و محدود و سرکوب ساختن مبارزات آنها خودداری نورزیده اند.

در مورد فاجعه 11 سپتامبر نیز این حزب با دستپاچگی تمام به تأیید مواضع و ادعاهای جهت دار دولت امریکا در مورد دست داشتن گروههای تروریستی اسلامی در انفجار مزبور پرداخت و زیر نام مبارزه با "اسلام سیاسی" دفاع از "سکولاریسم" و به گونه ای شرمگینانه در مقابل تبلیغات زهرآگین و نژادپرستانه و هارترین جناح های امپریالیستی بر علیه توده های تحت ستم در کشورهای مسلمان سپر انداخت. این سپر انداختن در جریان هجوم ارتش متجاوز امریکا و شرکاء به افغانستان و کشتار وحشیانه توده های افغان به یک طرفداری بیشرمانه از جنگ امپریالیستی و مشاطه گری برای آنها تبدیل شد. اشغال افغانستان که در جریان آن هزاران تن از توده های تحت ستم این کشور به خاک و خون غلطیده و خانه و کاشانه شان بر سرشان ویران گشت ، از سوی مروجین "کمونیسم کارگری" زیر نام "مبارزه با اسلام سیاسی" تأیید شد و این حزب با محکوم کردن تمامی "جنبش های ضد جنگ" و یک کاسه کردن تمامی مخالفین جنگ با "بن لادن" مزدور در واقع خود را شریک جنایاتی نمود که به دست "ارتش های خارجی" در افغانستان اتفاق افتاد.

در زمینه روابط این جریان با سایر احزاب و طبقات دیگر نیز ما شاهدیم که چگونه این "حزب" در عین اتخاذ سیاست "عدم اتحاد" با نیروهای انقلابی و کمونیست و تعقیب سکتاریستی ترین شیوه ها در قبال آنها ، با سرعتی عجیب کوشیده تا خود را به هرگونه که شده به نیروهای ضد انقلابی و مرتجع نظیر سلطنت طلبان بچسباند ، با آنها نشست و برخاست کند و زیر نام "همکاری" با نیروهای "سکولار" و "مدرن"- و صدا البته دارای حمایت در میان "بالائیها"- سیاست اعلام نشده "اتحاد با سلطنت طلبان" را به پیش ببرد. این امر به هیچ رو اتفاقی نیست که در شرایط گسترش مراودات و مناسبات این جریان با نیروهای ارتجاعی و دشمنان قسم خورده کارگران و خلق های تحت ستم ، به همان نسبت ما شاهد گسترش فحاشی و تبلیغات ناروای "رهبران" این جریان بر علیه کمونیست ها و انقلابیون و تلاش برای تخطئه مبارزات قهرمانانه آنها بر ضد بورژوازی بوده ایم. شرکت سیستماتیک در سمینارهای بحث و گفتگو و تبادل نظر با تنوریسین های مرتجع سلطنت طلب و ساواکی های شناخته شده ، برخورداری از برنامه های تلویزیونی در کانالهای سلطنت طلبانی\*\*\* که به رغم آنکه دست خود و ایادی شان تا مرفق به خون مردم ایران آغشته است این روزها وقیحانه از "آزادی" و "دمکراسی" و اتحاد با تمامی "مخالفین" از جمله "کمونیست ها" دم می زنند و بالاخره شرکت در تظاهرات مشترک با آنان با توجیه عوامفریبانه "حضور" در محل تجمع "توده ها" ، همه و همگی فاکت هایی دال بر تعقیب یک سیاست ضد کمونیستی و غیرانقلابی در عمل از سوی "حزبی" است که زیر نام "کمونیسم کارگری" هیچ فرد و یا جریان دیگری غیر از خود را کمونیست و انقلابی و ترفیخواه و ... نمی داند. در راستای "تشویق" چنین سیاستی از سوی مرتجعین است که ما شاهدیم چگونه چهره های شناخته شده ضدانقلابیون سلطنت طلب در مقابل گاه و بیگاه با دادن "امتیازاتی" به این "حزب" از آنها در نشریات و بلندگوهای خودشان به عنوان نیروهای "واقع بین کمونیست" یاد می کنند.

و بالاخره همه می دانند که چگونه شایعات مربوط به "حمایت های مالی" رژیم اشغالگر اسرائیل از این جریان کار را به جانی رساند که جدانشدگان و اعضاء و فعالین سابق آن صراحتا از گردانندگان این "حزب" خواستند تا رسما به جنبش توضیح دهند که چرا در قطعنامه "حزبشان" تنها اخذ کمکهای مالی از "دولت عراق" و "دول اسلامی" را ممنوع شمرده اند و نه از "دولت های یهودی" و اصولا هر دولت مذهبی. امری که هنوز هم از سوی این جریان با عدم پاسخ جدی روبرو شده است.

در رابطه با مناسبات تشکیلاتی ، پرستیژها و رفتار عمومی این جریان نیز می توان با روشنی مشاهده کرد که معیارهای این "حزب" تا چه حد از معیارهای شناخته شده مارکسیستی دور و به همان اندازه به مناسبات و معیارهای بورژوازی شبیه است. کینه ورزی به سایر جریانات موجود در جنبش کمونیستی ، تعقیب سیاست سکتاریسم

مطلق ، تبلیغات به شیوه بورژوازی و گنده گوئی ها و مبالغه ورزی های بی حد و حصر در مورد نقش "حزب کمونیست کارگری" جوهر سیاست این حزب در برخورد با دنیای بیرونی است که از این نظر باید گفت که کمونیسم کارگری حتی دست "دن کیشوت" را هم از پشت بسته است.

پرورش لجام گسیخته کیش شخصیت و دادن نقش "پیامبرگونه" به رهبری این جریان ، (رجوع کنید به مقایسه مضحک بین منصور حکمت با مارکس کبیر در ادبیات این جریان و یا سخنرانی آذر ماجدی ، همسر حکمت و یکی از مسئولین این "حزب" در مراسم سالگرد مرگ او که طی آن آذر ماجدی همسر خود را دارای "آینده نگری پیامبرگونه" خواند و دلیل آن را نیز عدم "وجودکلمات کافی" برای "ستایش" از او عنوان نمود) امری که حتی صدای برخی از "خودی ها" در صفوف این "حزب" را هم درآورد.

اینها گوشه هایی از تاریخ "حزب کمونیست کارگری" و برخی از مواضع سیاسی این جریان است. سیاست و همکاری و اتحاد عمل با ضدانقلابیون وابسته و مرتجع نظیر سلطنت طلبان در این چارچوب اتفاق می افتد. آنچه که می توان از واقعیات فوق استنتاج کرد عبارت از این نکته است که بدون شک "حزب کمونیست کارگری" با سیاست های فعلی خویش در مسیری گام بر می دارد که این جریان را هر چه بیشتر از صف توده ها و اردوگاه انقلاب دور می کند. آینده به روشنی نشان خواهد داد که "حزب کمونیست کارگری" تا چه حد در این مسیر پیش خواهد رفت.

پاورقی:

\* اتفاقا از مدتها پیش برخورد مماشات جویانه "حزب کمونیست کارگری" در واکنش به اقدام پلیسی نشریه نیمروز شماره 420 در سال 1376 علامت سوالی را در مورد سابقه رهبری این جریان تا به امروز برای افکار عمومی باقی گذارده است. "نیمروز" در این مقاله تمدا ضمن اعلام اسم واقعی "رهبر" این "حزب" مطالبی را در رابطه با گوشه ای از سوابق مشکوک او در زمان شاه و برخورد ساواک با او انتشار داد که هیچگاه برای رد صحت و یا عدم صحت آن مطالب برخورد قاطعانه ای از سوی دست اندر کاران "حزب" صورت نگرفت.

\*\* رجوع کنید به "اعلام موضع" کورش مدرسی ، "لیدر" کنونی "حزب" و از "بنیان گذاران" "حزب کمونیست کارگری" در زمان "تاسیس" که با مداحی های خجالت آوری که آدم را به یاد تعریف و

تمجیدهای چندش آور حجازی از خمینی می انداخت ، به ستایش از منصور حکمت پرداخته و "صرف" وجود نام حکمت در حزب جدید را دلیل پیوستن خود به آن اعلام می کرد.

**\*\*\*** البته رهبران این "حزب" می کوشند که با سرمایه گذاری بر روی ناآگاهی هواداران خویش این گونه جلوه دهند که گویا این برنامه های تلویزیونی در لس آنجلس را با پرداخت پول "خریده اند". با این بهانه آنها می کوشند تا ماهیت آن سیاست و چهره آن نیروهای ارتجاعی ای که چنین فضائی را- حتی بفرص پرداخت پول- در اختیار این جریان می گذارند را لاپوشانی کنند.